

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۶۷-۴۳»

پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۶۷/۱

پاییز و زمستان ۱۳۹۱، No.67/1، Knowledge

## زمان‌بندی محاورات افلاطون و جایگاه زمانی رساله کراتیلوس

امیدرضا جانباز\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۱۰

### چکیده:

فعالیت فلسفی افلاطون که در قالب نامه و محاوره به دست ما رسیده است، دست‌کم پنجاه سال به طول انجامید. بدیهی است جریان تفکر انسانی با تغییر شرایط حیاتی همواره متحول می‌شود و اگر قرار باشد حاصل این تحول در نمایشی پنجاه ساله نظاره شود، نباید تغییر رویکردها و تفاوت نگرش‌ها از نگاه محقق مخفی بماند. زمان‌بندی آثار افلاطون و تعیین تعلق هر یک از آنها به دوره‌ای خاص، به محقق کمک می‌کند هر چه بهتر ارزش مفاهیم و نظریات فلسفی ارائه شده در فلسفه او را به نسبت کل حیات فکری او دریابد. به طور کلی این تصور غالب است که افلاطون ابتدا تنها میراث فضیلت سقراط را به نمایش می‌کشد، اما بعدها بیشتر در پی اظهار عقاید محصل خود بر می‌آید و در پایان راه گویی به حکم پختگی، و البته محافظه‌کاری، در نقد و تعدیل آراء پیشین خویش می‌کوشد. در این جستار ضمن ارایه تمهیدی درباره این سه دوره متفاوت فکری، اشاره‌ای به تعلق هر رساله به دوره خاص خود می‌کنیم. سپس پرمناقشه‌ترین رساله افلاطون از این حیث، یعنی رساله کراتیلوس را به بحث می‌گذاریم. این بحث که مستند به شواهد و نظایر تاریخی، متنی و منطقی است، آنگاه اهمیت خود را آشکار می‌سازد که به تفاوت خوانش این رساله بر حسب تفاوت جایگاه زمانی آن پی برده باشیم.

**واژگان کلیدی:** افلاطون، محاورات، کراتیلوس، لوگوس، دوره‌بندی محاورات

\* دانشجوی دوره دکتری رشته فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی. آدرس الکترونیک:

omidjanbaz@gmail.com

Omid Reza Janbaz

## مقدمه

امروزه تطوّر فکری فیلسوف در حیات عقلی‌اش مسأله‌ای بسیار آشنا است. این تطوّر فکری چنان در آثار او مشهود می‌شود که می‌توان مراحل مختلفی از تفکر را برای وی قایل شد. در برخی فیلسوفان تفاوتی به نقطه عطفی از چرخش فکری تفسیر می‌شود. بارزترین نمونه این مسأله را می‌توان در کانت، ویتگنشتاین، هوسرل و هایدگر ملاحظه کرد. تفاوت نگاه در آثار این فیلسوفان آن‌چنان بارز است که در بیان خود ایشان و یا مفسرین‌شان به اعراض از تفکرات سابق و یا ارائه شیوه و طریق جدیدی از تفکر تبیین می‌شود. اهمیت این موضوع وقتی دانسته می‌شود که بخواهیم بیانی یک پارچه از آرای فیلسوف ارائه دهیم. خوش خیالی است اگر بخواهیم به صرف وجود عقیده و نکته‌ای در آثار یک فیلسوف، او را به داشتن چنان عقیده‌ای برای تمام دوران حیات عقلانی‌اش متصف سازیم.

دانستن مراحل متفاوت حیات فکری یک فیلسوف نه تنها کمک می‌کند فیلسوف را به درستی بشناسیم، به ما اجازه می‌دهد تعلق هر یک از گزاره‌ها و عقاید متعارض را به دوره مرتبط فکری آن تشخیص دهیم و ارزش هر ایده و مفهوم را به نسبت کل تفکر او دریابیم. در این صورت علاوه بر اینکه فیلسوف را در جریان سیال فکری‌اش می‌بینیم، او را متناقض با خود نمی‌دانیم. جستجو از دوران‌های فکری سبب درک درست‌تری از یک سیستم فکری می‌شود، چالش‌ها و مقاصد شناسایی می‌گردند که با پاسخ نیافتن آنها فیلسوف هر زمان به نقض و ابرام سیستم خود دست زده و یا در مواردی به دنبال شیوه‌ای جدید آن را و نهاده است.

اگرچه تعیین تاریخ و طبقه‌بندی آثار افلاطون قدمتی باستانی دارد، اما از اوایل قرن بیستم مطالعات گسترده محققین بر روی آثار افلاطون نظر ایشان را به وجود شواهدی تأثیرگذار از عناصر متفاوت فکری به خود جلب کرده است. اینکه تا چه حد این شواهد دوره‌های فکری کاملاً متفاوتی را برای افلاطون متصور می‌سازد، مورد مناقشه محققین افلاطون است، به طور مثال گادامر با قبول دوره‌بندی زمانی محاورات افلاطون، نمی‌پذیرد که این دوره‌بندی، بر اساس تعیین نقطه عطف‌هایی باشد که طی آنها افلاطون از مواضع قبلی خود فاصله گرفته است. او بر این عقیده است که خط فکر پیوسته‌ای را می‌توان در آثار افلاطون مشاهده کرد؛

امید رضا جانباز

آنچه تغییر می‌یابد تنها راهی است که افلاطون برای پرداختن به موضوع مورد بحث خویش انتخاب می‌کند.<sup>۱</sup>

به هرروی، در متعلق دانستن هر یک از محاورات افلاطون به تاریخی خاص - هر چند به صرف تفاوت‌گذاری در پردازش موضوع - در نظر به کل حیات فکری او مزایایی است که کمتر افلاطون‌شناسی خود را بی‌نیاز از این بررسی می‌بیند.

این احتمال وجود دارد که افلاطون بی‌درنگ پس از مرگ سقراط به خیل کسانی پیوسته است که در پی نوشتن دیالوگ‌های سقراطی به منظور حفظ میراث خرد و دانایی بودند.<sup>۲</sup> در نوشتارهای اولیه گویی افلاطون که در سوگ سقراط به سر می‌برد، بر آن است که میراث فضیلت او را به نمایش کشد، در نتیجه محاوراتی پدید می‌آید که سقراط در آنها با حضوری غالب سعی می‌کند مردم را به تجدید نظر در زندگی و ارزش‌هایشان قانع سازد. چنین تصور می‌شود که افلاطون بعدها بیشتر در پی اظهار عقاید محصل خود بر آمده و به دنبال جواب برای سؤال‌های اساسی خود در مورد ارزش و دانش گردیده است. از این روی، افلاطون در این دوره از تفکر خویش که به دوره میانی موسوم است، به طور فزاینده نظریات اثباتی در مورد نفس، ماهیت عدالت، ماهیت متافیزیکی اشیاء مورد تحقیق را از دهان سقراط بیان کرده است، او در این زمان به رویه‌ای می‌پردازد که منجر به وضع حوزه جداگانه‌ای از موجودات متعالی یعنی مثل می‌شود. در نهایت در دوره پایانی گویی به حکم پختگی و درایت و البته محافظه‌کاری در نقد و تعدیل آراء پیشتر خویش می‌کوشد و شاید در این دوران دیگر سرکشی سقراط مآبانه را نمی‌پذیرد. آثار این دوره با خصایصی همچون ناپدید شدن سقراط از نقش عمده در بیشتر محاورات، تجدید نظر اساسی از آرمان‌گرایی اولیه‌اش، توجه‌ای تازه به تحلیل منظم مفهومی از طریق روش تقسیم، حمله به مطالعه فیزیک در محاوره فوق العاده مؤثر اش تیمائوس، و اموری دیگر نشانه شده است. اگرچه این فرضیه‌ای تکوینی است، اما اینکه روی برگرداندن افلاطون از دیدگاه‌های سابق خویش را دربر داشته باشد، مسأله دیگری است.

۱. گادامر ۱۳۸۲: ۲۴

۲. گفته شده محاورات دیگری به دست آنتیس تنس، آسچینس، فایدون، اکلیدس، و متأخرتر از اینان، کسنوفون نوشته شده که بجز نوشته‌های افلاطون و کسنوفون بقیه از بین رفته‌اند  
Kahn 1996: 1

Omid Reza Janbaz

در این بین استایلومتری<sup>۱</sup> این تصور را تا حدی پرورانده و تأیید می‌کند. محاورات سوفسطایی، مرد سیاسی، تیمائوس، کریتیاس، فیلیبوس، قوانین، به جهت دارا بودن وجوه سبکی مشترک، همچون پرهیز از وقفه بین کلمات، محاورات پایانی افلاطون تصور شده‌اند. از این کتب قوانین در عهد باستان به عنوان آخرین کتاب افلاطون محل اتفاق نظر بوده است. گروه دیگر از دیالوگ‌ها که عبارت‌اند از فایدروس، پارمنیدس، ثئی‌توس، جمهوری، دارای وجوه کافی هستند تا که به عنوان کتاب‌هایی که پیش از دوره پایانی نگاشته شده‌اند دسته‌بندی شوند. اما کتاب‌های دیگر نمی‌توانند به طور قانع کننده ترتیب معینی بر طبق شواهد استایلومتری بیابند، با وجود این شواهد استایلومتری ما را بر تعیین تاریخ سایر کتب نیز ترغیب می‌کنند و ما باید به جهت مستدل شدن تعیین زمان آنها به پیش فرض‌های پیشرفتی در تفکر افلاطون متوسل شویم. البته پیش فرض‌ها می‌توانند صوری باشند، مثل اینکه گمان می‌شود ذوق نمایشی افلاطون به موازات پختگی تفکر فلسفی او کاهش می‌یابد، اما آنچه محققین را به این بحث کشیده است، یافتن نشانه‌های پختگی فکری به صورت ملموس‌تر است. گاهی گفته می‌شود استدلال‌ات مبتنی بر خصایص سبکی غالباً برای تأیید تاریخ کارهای اولیه سود برده می‌شوند و طرفداران تاریخ نگاری کارهای پایانی عمدتاً باید بر زمینه‌های محتوایی استدلال کنند.<sup>۲</sup>

چنانچه آمد، در یونان باستان دوره‌بندی‌هایی برای آثار افلاطون مرسوم بوده است. دیوگنس دسته‌بندی‌هایی را موسوم به تقسیمات سه‌تایی، چهارتایی و... از آثار افلاطون نقل می‌کند که تا مدت‌ها رایج بوده است. گفته می‌شود گروه اولین کسی است که به تقسیم بندی‌های باستانی پایان داده و هر یک از محاورات را با استفاده از شواهد درونی و بیرونی بررسی کرده است.<sup>۳</sup> پس از گروه محققین سعی گسترده‌ای در تعیین تاریخ محاورات افلاطون کرده‌اند و

۱. Stylometry علم یا شبه علمی که با تحلیلات آماری از سبک نویسنده همچون ابزاری برای تعیین تاریخ نگارش آن نسبت به آثار دیگر عمل می‌کند. این علم از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد هر یک از آثار افلاطون را بر پایه‌ای خاص از تاریخ نگارش نسبت به سایر آثار قرار داد.

2. luce 1964: 140

۳. گاتری ۱۳۷۷: ۷۵

امید رضا جانباز

با وجود مناقشات بسیار در ده‌های اخیر به توافقات نسبی از تعیین جایگاه هر یک از محاورات در سه دوره متفاوت فکری رسیده‌اند. توافق ایشان از این قرار است:<sup>۱</sup>

- محاورات اولیه: دفاعیه، کزیتون، لآخس، لوسیس، خارمیدس، اثوفرون، هپلاس کوچک، هپلاس بزرگ، پروتاگوراس، گرگیاس، ایون.
- محاورات میانی: منون، فایدون، جمهوری، میهمانی، فایدروس، اثودموس، منکسنوس.
- محاورات پایانی: پارمنیدس، ثئی‌توس، سوفسطایی، سیاستمدار، تیمائوس، کزیتاس، فیلبوس، قوانین.

در اینکه پارمنیدس و ثئی‌توس جزو گروه دوم یا سوم باشند مورد مناقشه است. تیمائوس را جزو دسته سوم می‌شمردند تا اینکه آلن در ۱۹۵۳ ضمن شواهدی تاریخ دیگری را برای آن پیشنهاد کرد. اما رساله کراتیلوس در کجای این نمودار قرار دارد؟ هیوبی تاریخ پیشنهاد شده هر یک از رساله‌های افلاطون را ذکر می‌کند. در مورد نامه‌ها هم می‌گوید آنها مربوط به بعد از ۳۶۰ دانسته شده‌اند، او متذکر می‌شود که در این بین تنها رساله کراتیلوس تاریخ نامعینی دارد. به گمان خود او رساله یقیناً پس از جمهوری نوشته شده است.<sup>۲</sup>

در ادامه بحث، سعی ما بر آن است برخی از کوشش‌هایی که در تعیین تاریخ این رساله صورت گرفته است را ارائه دهیم تا شاید بتوانیم در جمع‌بندی به تاریخ این رساله نزدیک شویم و این مهم البته خود قدمی برای فهم رساله است.

### بررسی شواهد سبکی و صوری

در مورد رساله کراتیلوس عمده استایلو متریک‌ها به این نتیجه رسیدند که رساله کمی پیش از جمهوری نگاشته شده است. اگرچه خصایص سبکی آثار پایانی افلاطون نیز در کراتیلوس یافت می‌شوند، اما در سنجش با آنچه ریتر به عنوان خصایص آثار اولیه بر می‌شمارد، ویژگی‌های سبکی این رساله به نفع تاریخ کارهای اولیه است.<sup>۳</sup> در سال ۱۹۲۹ واربورگ<sup>۱</sup> با

۱. گاتری این تقسیم‌بندی را به نام کورنفورد نقل می‌کند. در این تقسیم بندی کراتیلوس از محاورات میانی شمرده شده است. همان: ۹۰ و ۹۱.

۲. هیوبی ۱۳۷۷: ۱۹ و ۸۳

۳. آرنیم کراتیلوس را به همراه منون، گرگیاس و اثوفرون از گروهی می‌داند که پیش از جمهوری نگاشته شده‌اند. لوس هم می‌گوید شیوه بیان آن به فایدون، منون و جمهوری شبیه‌تر است تا ثئی‌توس. Luce 1964: 140-143

Omid Reza Janbaz

این بیان که رساله به مخالفت با هراکلیدس پونیتیوکوس،<sup>۲</sup> او را مخاطب قرار داده و چون هراکلیدس به ظاهر پیش از ۳۶۶ به آتن نرسیده است، قایل شد که شواهد استایلومتری باید رد شود و رساله به دوره پایانی تعلق دارد. از آنجا که واربورگ بیشتر روش‌های استایلومتری را که فون آرنیم<sup>۳</sup> سود جسته بود مورد حمله قرار داد، در مقابل آرنیم همچنان به دفاع از آن روش‌ها و اثبات زمان ادعایی خود در مورد رساله پرداخت.<sup>۴</sup> به این ترتیب چندان این بحث به نتیجه نرسید.

از بحث سبک‌شناسی که بگذریم، برخی مدعی یافتن ارجاعاتی به دیگر رساله‌ها شده‌اند، و از این طریق خواسته‌اند تاریخ رساله را تعیین کنند. عمده‌ترین این سر نخ‌ها عبارتند از:

الف) در بند ۳۸۶ *کراتیلوس* به اختصار از این بیان تناقض‌آمیز اثودموس که می‌گوید: همه چیز همواره و در آن واحد از همه خصایص به نحو برابر برخوردارند، گزارش شده است. مشابه آن در ۲۹۳ و ۲۹۷ رساله *اثودموس* یافت می‌شود. گفته شده ذکر این مسئله در رساله *کراتیلوس* از آنجا که به گونه‌ای کنایه آمیز طرح می‌شود، اشاره به تألیف پیشتر *اثودموس* دارد.

ب) در بند ۱۵۵ *ثئایتوس* سقراط سرآغاز فلسفه را حیرت یا « $\theta\alpha\upsilon\mu\alpha\zeta\epsilon\iota\nu$ » می‌خواند و متذکر می‌شود که به درستی ایریس<sup>۵</sup> را دختر تاوماس (بهت و حیرت) دانسته‌اند. کانفورد مدعی است این قطعه بدون قطعه ۴۰۸ *کراتیلوس* یعنی جایی که گفته می‌شود ایریس از ایرئین ( $\epsilon\iota\rho\epsilon\iota\nu$ ) مشتق شده است و قطعه ۳۹۸ که در آن « $\epsilon\iota\rho\epsilon\iota\nu$ » را با « $\nu\iota\epsilon\gamma\acute{\epsilon}\lambda$ » (لئگئین) و از آن رو با دیالکتیک معادل دانسته است، قابل فهم نمی‌باشد. پس در نتیجه *کراتیلوس* می‌باید پیش از *ثئایتوس* نگاشته شده باشد.<sup>۶</sup>

1 . M. Warburg

۲ . هراکلیدس از شاگردان بنام و تأثیر گذار افلاطون است.

3 . Von Arnim

۴ . مناقشات و کارهای آماری بسیاری بر روی این رساله صورت گرفته است. بیش از این ما را با این روش کاری نیست. خواننده مشتاق را به صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۳ مقاله ی لوس ارجاع میدهیم.

۵ . فرشته‌ای که پیام‌های خدایان را برای آدمیان می‌آورد. به نقل از حسن لطفی در: افلاطون ۱۳۸۰: ۱۳۷۹.

6. luce1964:138

امید رضا جانباز

پ) سقراط در بندهای ۳۹۶، ۳۹۹ و ۴۰۰ اشاره به گفتگوی صبحگاهی با اثوفرون می‌کند که شاهدهی بر پیشتر نگاشته شدن رساله *اثوفرون* تلقی شده است. می‌دانیم رساله *اثوفرون* به اتفاق نظر مورخین از کارهای اولیه است. *آلن* از لحاظ نمایشی تاریخ محاوره را ۳۹۹ برآورد کرده است به این شاهد که سقراط به هر منظور اشتقاق لغات را ملهم از اثوفرون دانسته که سحر را با او گذرانده است. *آلن* این نکته را اشاره‌ای به رساله *اثوفرون* می‌داند، که ماجرای آن در ۳۹۹ پیش از محاکمه سقراط روی داده است.<sup>۱</sup> آنچه بیشتر مد نظر *آلن* در این استدلال است، نشان دادن تفاوت کراتیلوس جوان معرفی شده در این رساله به قیاس با کراتیلوس معرفی شده توسط ارسطو است.<sup>۲</sup>

نکته‌ای که در این ارجاع اهمیت بسیاری دارد توجه به این مسأله است که سقراط تحلیل‌ات خود از لغات را ملهم از اثوفرون می‌خواند. می‌دانیم اثوفرون، در رساله‌ای که به همین نام نوشته شده، دین‌داری متعصب معرفی می‌شود که در عین پافشاری بر دین‌مداری‌اش، قادر نیست تعریف درستی از دینداری ارائه دهد؛ در نتیجه به طور طبیعی چنین شخصی قابلیت واسطه‌الهام درست را ندارد. این نکته و کنایه‌هایی که در این رابطه در رساله *کراتیلوس* آورده می‌شوند – مثل ۴۰۷ جایی که سقراط به هرموگنس می‌گوید اگر سؤال دیگری داری بیاور تا ببینی «اسب اثوفرون چه تیز پاست» یا در ۳۹۹ می‌گوید آثار الهام اثوفرون را احساس می‌کند و اگر مراقب نباشد، بیم آن است که دانایی‌اش از حد بگذرد – محققین افلاطون را بر آن می‌دارد تا مطالبی که بر این منوال بیان می‌شوند را صرفاً هجوی بر سنت رایج آن زمان ببینند (برای نمونه رجوع شود به گمپرتس). در کنار این مسأله وقتی محقق افلاطون، او را در بیان اشتقاق لغات‌اش راسخ می‌یابد – به این نحو که می‌بیند افلاطون حدود صد واژه را

۱. این در حالی است که طبق خلاصه‌ای از بکستر، اوون (در مقاله چاپ نشده‌ای درباره *کراتیلوس*) استدلال می‌کند: ۱- طبق گفتار *آلن* رساله *ثئایتوس* باید در ارتباط با این رساله از لحاظ نمایشی قبل از آن روی داده باشد و از آنجا که رساله *اثوفرون* (در فرضی که این رساله پیش از *کراتیلوس* رخ داده و اشاره افلاطون به اثوفرون در رساله *کراتیلوس* به رساله *اثوفرون* ارجاع داشته باشد) در سحرگاه روی می‌دهد، نمی‌تواند *ثئایتوس* پیش از آن رخ داده باشد. ۲- به سختی می‌توان محتوای رساله *اثوفرون* را مدل مناسبی برای اشتقاق لغات رساله *کراتیلوس* دانست. پس مرجع اثوفرون در رساله *کراتیلوس*، رساله *اثوفرون* نیست.

Baxter 1992: 28, n73

۲. ارسطو از سیر تفکر کراتیلوس سخن می‌گوید: نگاه شود به؛ ارسطو ۱۳۸۵ (گاما)، (1010a7-15): ۱۱۲.

Omid Reza Janbaz

بررسی می‌کند- سرگردان می‌شود؛ آیا او به جد از این اشتقاق لغات سخن نمی‌گوید؟! این مسئله به همراه دشواری‌های دیگر موجب شده رساله مناقشات گسترده‌ای را برانگیزد که پاره‌ای از این مناقشات درباره تاریخ رساله ناشی از همین نارسایی‌های متن است.

ت(آن بند ۳۹۶ کراتیلوس را مقدمه‌ای آشکار برای تعریف سوفسطایی در بند ۲۳۰ رساله سوفسطایی دیده است؛ مفهوم شغل سوفسطایی در این دو قطعه چنان منحصر به فرد هستند که تنها در راستای یکدیگر می‌توانند دیده شوند. در رساله کراتیلوس کار سوفسطایی تطهیر معرفی می‌شود، بدون اینکه گفته شود این چگونه تطهیری است. در رساله سوفسطایی این تطهیر توضیح داده می‌شود.<sup>۱</sup> همچنین «αὔριον» در بند ۳۹۶ کراتیلوس مثل «εἰθεν» در ۲۱۰ ثئی‌توس اشاره به رساله سوفسطایی دارند که پس از این دو تألیف شده است. برای آن این سه رساله در طرح و اجرا، گروهی ناگسستی را تشکیل می‌دهند.

لوس ضمن نقل این استدلال بر آن دو اشکال دارد (۱): عبارت کراتیلوس به وضوح طعن‌آمیز است و این امر در عمل مانع از آن است تا مورد ارجاع جدی یا مقدمه برای دیالوگ دیگر واقع شود. (۲) اینطور نیست که تنها این دو قطعه با هم موازی باشند، توازی زیادی هم میان ۲۳۰ سوفسطایی با ۱۶۷ ثئی‌توس وجود دارد. ممکن است آنجا که سقراط خدمات سوفسطاییان را تطهیر از خطای عقلانی بر می‌شمرد، پروتاگوراس تاریخی را در ذهن داشته باشد، لذا احتیاج به رساله سوفسطایی برای توضیح این قطعه بی‌مورد است.<sup>۲</sup>

اگر چه شواهدی که در تعیین تاریخ رساله گفته شد می‌توانند مفید واقع شوند، اما آنچه مهم و برآورنده مقصود محققین افلاطون است، تفاوت‌های محتوایی است. نشانه‌های ارائه شده محدوده زمانی گسترده‌ای میان ۳۸۸/۷ (اولین سفر افلاطون به سیسیل) و ۳۶۹/۸ (تاریخ مورد قبول عام ثئی‌توس) را اشاره دارند. مناقشه تاریخ کراتیلوس در واقع نسبت به جمهوری در محدوده تاریخ مذکور باز می‌گردد. اینکه کراتیلوس با فاصله کمی پیش از جمهوری نگاشته شده باشد یا اندکی پس از آن، به فاصله زمانی زیادی اشاره نمی‌کند، اما تفاوت قابل

۱. در رساله سوفسطایی به منظور شناسایی شخص سوفسطایی تعاریفی از عمل او ارائه می‌شود. تطهیر ششمین تعریف از عمل او است. عمل تطهیر منسوب به سوفسطایی این‌گونه توضیح داده می‌شود که او با آزمون‌های خود آنچه سد راه دانایی است از میان بر می‌دارد، به عبارتی سوفسطایی با آزمون‌های خود دانایی را از نادانی‌ها می‌پالاید.



امید رضا جانباز

توجهی در روح و طریق دیالوگ‌هایی وجود دارد که حتی با فاصله کمی پیش از جمهوری نگاشته شده‌اند، همچون؛ *فایدون* و *سیافت*، و آن‌هایی که نه به مدت طولانی بعد از آن به تحریر در آمده‌اند مانند؛ *پارمنیدس* و *ثئی‌تئوس*. ما بحث از شواهد تاریخی بر طبق محتوا را تحت سه عنوان پی می‌گیریم.

### شواهد محتوایی

الف) **نظریهٔ مثل**: عباراتی که در *کراتیلوس* ناظر به نظریه مثل‌اند غالباً در ارتباط با تعیین تاریخ این رساله بحث شده‌اند، اما نه تنها منشاء سازش بین نظریات کاملاً متفاوت نشده‌اند، بلکه مناقشات بیشتری را در این رابطه برانگیخته‌اند. نظریه مثل در این رساله در دو جهت کاملاً متفاوت نگریسته شده است. به طوری که گروهی به خاطر بیان ابتدایی و مبهم نظریهٔ مثل در این رساله آن را صرفاً طرحی برای بیان پیشرفته‌تر آن دیده‌اند، و عده‌ای دیگر بین آنچه وصف سازنده ماسوره با نگاه به *ایدوس* ماسوره در ۳۸۹ *کراتیلوس* خوانده شده با آنچه وصف نجار با نگاه به ایده تخت در ۵۹۶ *جمهوری* صورت گرفته است تفاوتی ندیده‌اند. کسانی هم طرح نظریه مثل در این رساله را در دوره انتقادی آن به همراه *پارمنیدس* دیده‌اند.

*لوس* طرح نظریه مثل در *کراتیلوس* را در راستای مرحله‌ای می‌داند که بر *فایدون* پیشی دارد. گاتری حدود اطلاق آموزه صور را معضل جدی برای افلاطون می‌خواند که در *کراتیلوس* هنوز متوجه محدودیت‌های آن نشده است، همچنین از *راس* نقل می‌کند که افلاطون در این رساله هنوز پی نبرده که مثال به صورت کامل تجسم نمی‌یابد بلکه مورد تقلید قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup> ما متوجه ادعای تجسم کامل از سوی افلاطون در این رساله نشدیم، بلکه به عکس در ۴۳۲ می‌بینیم که افلاطون بر وجوب نقص تصویر از اصل آن تأکید می‌کند. در طرف دیگر گروه مصححان جوئت دیدگاه مثل در این رساله را از خصیصه‌های محاورات پایانی می‌دانند، در نظر ایشان گرچه این نظریه با گستره و وضوح بیشتری در *فایدون* و *جمهوری* بحث شده است، اما اصطلاح‌شناسی *کراتیلوس* در ارتباط با این نظریه به همان

Omid Reza Janbaz

اندازه پیشرفته است.<sup>۱</sup> این در حالی است که مکنزی در مقاله مبسوط خود نظریه مثل در این رساله را نه بیان ماهرانه از حقیقت ایده‌آلیستی، بلکه طرح هوشمندانه‌ای از یک مشکل فلسفی یافته است که لازمه آن تحقیقات پیچیده سوفسطایی است. برای او کراتیلوس همراه با پارمنیدس نقد نظریه مثل را در بر دارند که در نظر گرفتن استدلال این دو ابهام سوفسطایی را در همین رابطه حمایت می‌کنند.<sup>۲</sup> در حقیقت شیوه طرح نظریه مثل در رساله کراتیلوس به صورت یک طرح ابتدایی از این مسأله می‌باشد. طرح مثل به ناگاه در مقابل باور واژه‌سازان به سیلان همیشگی امور صورت می‌گیرد. سقراط می‌گوید: «من بارها از خود پرسیده‌ام آیا باید بگوئیم خود نیکی و خود زیبایی و خود هر چیز هست یا نه؟» و در ادامه «خود یک چیز» را به ماهیت همواره ثابت یک چیز معنا می‌کند.<sup>۳</sup> اما این طرح ابتدایی از مثل مانع از آن نیست که به نسبت کل مطالب رساله نگاه روشنی از آن آرایه شود. در ۴۳۲ از تصویر و تقلید سخن گفته می‌شود، و ضمن آنکه تأیید عامی از رساله بر دلالت نام‌ها بر جهان سیلان دیده می‌شود، در ۴۳۷ اذعان می‌شود که مسأله «شناخت» به قلمرو دیگری از موجودات یعنی مثل ثابت اشاره می‌کند.

این در حالی است که مافت از عوامل اصلی تنظیم رساله کراتیلوس را دفاع افلاطون از معرفت‌شناسی و تئوری تذکار او می‌داند. به باور مافت در صورتی که یکی از دو نظریه متضاد قراردادی یا طبیعی بودن نام‌ها در این رساله پذیرفته شوند، تئوری یادآوری افلاطون بی‌وجه خواهد بود. در نظر او هر سه نظریه در جواب پارادوکس تحلیل طرح می‌شوند؛ اگر تحلیل مفهوم خاصی (الف) را ندانیم، آنچه می‌باید در تحلیل این مفهوم دانسته شود گزاره‌ای است که می‌گوید: الف ب است. فرض کنیم تحلیل درست این مفهوم بگوید: الف پ است. آنچه ما باید بدانیم آن است که در چه شرایطی این گزاره درست است و این شرایط چگونه حاصل می‌شود. اما بنا بر نظریه افلاطون ما به هیچ وجه نمی‌توانیم بدانیم که الف به درستی پ است مگر آن که آن را به یاد آوریم. طبق نظریه معرفت‌شناسی افلاطون مفهوم درست واژه به کاربرده شده در زبان در روند یادآوری دانسته می‌شود. در جواب دیگر از آنجا که هیچ نوع معیار درستی فی نفسه و ثابتی وجود ندارد این «کاربرد» است که درستی را تعیین می‌کند. در

1. Luce 1964: 143-145

3. Mackenzie 1986: 124-148

۳. کراتیلوس: ۴۳۹

امید رضا جانباز

حالی که بنا به فرض سوم معنای درست واژه مستقل از کاربرد و دانش شخص در عواملی خارج از این شرایط تعیین گشته است.<sup>۱</sup>

از این رو خصیصه‌های بارز مثل باید در این رساله پدید آمده باشند. خصیصه‌هایی همچون: ۱. مثل دارای کمالی هستند که نمونه‌ها تنها از راه تقلید به آن‌ها نزدیک می‌شوند. ۲. مثل ماهیات ثابت امورند. ۳. مثل امور معقول‌اند نه محسوس. ۴. شناخت متعلق به قلمرو مثل است.

### ب) مواجهه با سیلان هراکلیتوس و معارضه با نسبیت گرایی پروتاگوراس:

نسبیت در ادراک و عدم ثبات اشیاء و حمل این دو نظریه بر زبان و تفکر مسائلی هستند که به طور مشابه در *کراتیلوس* و *تئای‌توس* به بحث کشیده شده‌اند. واربورگ بعید می‌داند افلاطون با فاصله‌ای در حدود بیست سال دوبار این مسأله را طرح کرده باشد. واربورگ معتقد است که تأثیر پذیری پیشتر<sup>۲</sup> افلاطون از نظریه سیلان با تفکر سقراطی تحت الشعاع قرار گرفته بود، با آمدن هراکلیدس به آکادمی، افلاطون رو در روی نماینده این تفکر قرار گرفت، کسی که به نظر واربورگ سعی در اشاعه این نظریه در واژه‌شناسی داشت. نهایتاً در نظر واربورگ شباهت این دو، مجاورت تاریخی‌شان را نشان می‌دهد.<sup>۳</sup> لوس قبول می‌کند که تشابه زیادی میان ۴۳۹ *کراتیلوس* و ۱۸۲ *تئای‌توس* جایی که افلاطون مقابله با سیلان هراکلیتی می‌کند وجود دارد، اما ضمن اینکه صورت‌بندی استدلال *تئای‌توس* را بهتر می‌داند، می‌گوید در حالی که صورت افراطی سیلان هراکلیتی در *تئای‌توس* رد می‌شود، در *کراتیلوس* این موضوع به طور غیر متعین میان سیلان و مثل رها می‌گردد، گویی مسأله تحقیقات بیشتری را طلب می‌کرده است، و وقتی که افلاطون توانسته در *تئای‌توس* رابطه شناخت با ادراک را مشخص کند، رد سیلان محض برای او ممکن شده است. به علاوه سقراط در بند ۹۰ *فایدون* نیز به مخاطبین خود در مورد عاقبت کسی که به سیلان محض معتقد می‌شود هشدار می‌دهد. همچنین در ۱۶۲ *تئای‌توس* با گستره بیشتری به شعار پروتاگوراس نسبت به ۳۸۶

۱. رجوع شود به: Moffett 2005

۲. در صفحات بعد خواهیم دید که بنابر گزارش ارسطو کراتیلوس قبل از سقراط با نظریه سیلان هراکلیتوس بر افلاطون تأثیر گذارده است.

3. Luce 1964:146-148

Omid Reza Janbaz

کراتیلوس پاسخ داده شده است.<sup>۱</sup> در نهایت لوس در مخالفت کامل با واربرگ می‌گوید تنها با قراردادن فاصله قابل توجهی می‌توانیم به برتری فلسفی رساله *تئایتوس* اذعان کنیم.<sup>۲</sup>

اینکه بحث از سیلان هراکلیتی و نسبت پروتاگوراسی در ارتباط با شناخت از بحث‌های دوره پایانی تفکر افلاطون است، مورد موافقت محققان است. تمام تلاش لوس در به کرسی نشاندن رأی خویش مصروف این امر می‌گردد که بحث رساله *کراتیلوس* را به نسبت کارهای دوره پایانی ضعیف‌تر و اهمیت مسأله شناخت در این رساله را کم‌رنگ‌تر جلوه دهد.

پ) **لوگوس**:<sup>۳</sup> لوگوس در ۴۳۱ *کراتیلوس* و ۲۶۳ *سوفسطایی* به طور مشابه بحث شده است. جوئت بحث *کراتیلوس* را متمم غیر قابل انفکاک *سوفسطایی* می‌داند. برخی محققان طرح این بحث در *سوفسطایی* را استادانه‌تر از طرح آن در *کراتیلوس* می‌دانند چرا که در *سوفسطایی* از لوگوس در قالب «جمله» بحث می‌شود، اما در *کراتیلوس* صرفاً بحث از «نام» است و به ساختار جمله توجه کمتری می‌شود، به همین جهت برای ایشان وجود بحث لوگوس در این دو رساله دلیل بر مجاورت تاریخی این دو نمی‌شود.<sup>۴</sup> گاهی چنین اظهار می‌شود که تصور درستی از اجزاء لوگوس (کلام) در رساله *کراتیلوس* در میان نبوده است؛ با

۱. از شعار «مقیاس همه چیز بودن آدمی» پروتاگوراس دو تفسیر نسبی‌گرای (هر باوری که شخص داشته باشد برای خود او درست است) و ذهنی‌گرای (هر باوری که شخص داشته باشد درست است) ارائه شده است. در *تئایتوس* به هر دو تفسیر پاسخ داده می‌شود. به منظور توضیح در مورد دو تفسیر رجوع شود به:

Kahn, Version 10.

4. Luce 1964:146-149

۳. در این متن واژه لوگوس را به معانی کلمه و کلام به کار می‌بریم، این واژه در *کراتیلوس* در معنای زبان به کار رفته است. برای این واژه که به قدمت زبان یونانی است و شاید در این زبان پر مغزترین واژه، معانی بسیار دیگری نیز گفته شده است که از آن جمله «عقل» است. برای این واژه ۲۷ معنا ذکر شده است. رجوع شود به: ولوی ۱۳۶۸: ۲۴. در ارتباط دو معنای عمده لوگوس یعنی زبان و عقل اشاره به ۲۶۳ *سوفسطایی* می‌تواند پاسخ‌گو باشد. در آنجا افلاطون می‌گوید: «فکر و سخن هر دو یک چیزند با این فرق که ما گفت و گویی را که روح بی صدا با خود می‌کند فکر می‌نامیم، فکر، هنگامی که به وسیله صدا از دهن بیرون می‌آید سخن خوانده می‌شود». افلاطون ۱۳۸۰ (جلد ۳): ۱۴۵۲.

۴. در نظر بسیاری از محققان افلاطون، *سوفسطایی* از بلوغ بیشتر نسبت به *کراتیلوس* برخوردار است. لوس به خصوص تقسیم لوگوس به اسم و فعل در *سوفسطایی* را دلیلی برای این مسئله می‌خواند.

امید رضا جانباز

اینکه تمایز میان نام «*onoma*» و فعل «*reHEMA*» (ریما) در سوفسطایی به دقت توضیح داده می‌شوند،<sup>۱</sup> اما در *کراتیلوس* این اصطلاح‌شناسی ثابت نیست؛ چنانچه در ۳۹۹ گفته می‌شود اگر *Διφιλος* را به اجزاء تشکیل دهنده آن تجزیه کنیم به صورت *Δι φιλος* (محبوب زئوس) در می‌آید و آن را ریما می‌خوانند نه نام.<sup>۲</sup> کورنفورد می‌گوید تمایز اسم و فعل در *کراتیلوس* به عنوان موضوعی که از قبل دانسته شده رها می‌شود و احتمال می‌دهد پیش از آن پروتاگوراس یا سوفسطایی دیگری این تمایز را به وجود آورده باشد.<sup>۳</sup> لوگوس در ۲۶۲ *سوفسطایی* به عنوان پیوستاری از واژه‌ها معرفی می‌شود که به وسیله آن، امکان سخن گفتن درباره موضوعات به وجود می‌آید. کوتاه‌ترین لوگوس از پیوند یک اسم (*onoma*) و یک فعل (*reHEMA*) تشکیل شده و آن لوگوس اول خوانده می‌شود، همان طور که در ۴۲۲ *کراتیلوس* ریشه نام‌ها نام اول گفته می‌شود.

اهمیت فلسفی بحث لوگوس در *سوفسطایی* این است که نشان می‌دهد مسأله واقعیت سخن می‌تواند از مسأله واژه‌ها جدا در نظر گرفته شود. گویی پیش از *سوفسطایی* تصور بر آن بوده است که اجزاء کلام (جمله) هر یک منطبق با متعلق خود در واقعیت خارجی است و همین رابطه و انطباق با واقعیت خارجی موجب معناداری و درستی یک واژه به حساب می‌آید.

۱. *سوفسطایی*: ۲۶۲

۲. گاتری می‌گوید از نظر لغوی ریما یعنی «چیز گفته شده» (*thing said*)، و نام آنی است که چیزی با آن گفته می‌شود. گاتری با ذکر این مطلب اصطلاح‌شناسی *کراتیلوس* در این رابطه را ثابت نمی‌داند، علاوه بر این او می‌گوید هر چند تقسیمات دستوری در نوشتارهای ارسطو به صورت بسیار پیشرفته تراند با این حال اغتشاش در اصطلاح در کارهای ارسطو نیز دیده می‌شود.

Guthrie 1969: 220

اما اگر ریما (*ρημα*) «آن چیزی است که در مورد چیزی گفته می‌شود» علاوه بر فعل شامل صفت هم می‌شود و قابل نشدن به تقسیمات بیشتر دلیل بر اغتشاش نیست. در ۴۳۲ رساله از تقسیمات کلام با عنوان نام و آن چه وصف می‌کند و جمله سخن به میان می‌آید. رجوع شود به؛

Plato 1937: 221

Demos 1964, Vol. 61, No.20: 599.

برای توضیح معنای ریما رجوع شود به؛

۳. همان. گفته می‌شود که پروتاگوراس اولین کسی بوده است که لوگوس را به انواع امری، دعایی، سوالی و ... تقسیم کرده است.

Omid Reza Janbaz

از این نظریه با عنوان نظریه شیء-واژه نام برده می‌شود. به این معنا که هر واژه در مقابل یک شیء خارجی قرار می‌گیرد و ما با نام‌گذاری قادر به سخن گفتن هستیم. این فرضیه نام‌گذاری است که به عنوان قدیمی‌ترین ملاک معناداری معرفی می‌شود.<sup>۱</sup> بعدها رابطه این‌همانی میان واژه و واقعیت مورد تردید قرار گرفت، و در نتیجه بحث نام‌گذاری بی‌وجه و همچنین قراردادی بودن نام‌ها مطرح شد. از این رو می‌بایست ملاک درستی و معناداری کلام در جای دیگری غیر از انطباق درونی نام با شیء جستجو می‌شد. در چنین شرایطی است که سوفسطایی از واقعیت کلام در قالب جمله سخن می‌گوید. جمله که از پیوند منظم واژه‌ها به وجود می‌آید، به عنوان یک واحد معنایی معرفی می‌شود که به وسیله آن می‌توان درباره واقعیت سخن گفت. این شیوه برخورد با زبان بعدها در ارسطو و تمامی قواعدسازان زبان دنبال می‌شود.<sup>۲</sup> فلسفه زبان امروزی به تبع فرگه نخستین واحد معنا در کلام را جمله معرفی می‌کند<sup>۳</sup> به همین خاطر بررسی سوفسطایی از زبان، دست کم در نگاه فلاسفه تحلیلی از مطلوبیت بیشتری برخوردار است. بلوغ فلسفی سوفسطایی از منظر شارحان<sup>۴</sup> وقتی اهمیت بیشتری می‌یابد که افلاطون درستی جمله را در *کراتیلوس* به درستی واحد تشکیل دهنده آن، یعنی نام، فرو می‌کاهد و این فروکاهش برای برخی مستلزم مغالطه تقسیم و ترکیب است.

آنچه آمد، برای نشان دادن مناقشه موجود در این رابطه با لوگوس کافی است. به نظر می‌رسد در اینجا باید تعمق بیشتری داشت، چرا که افلاطون در *کراتیلوس* نیز به ساختار لوگوس (جمله) توجه می‌کند، لیکن انحصار بحث او به «نام» در *کراتیلوس* به منظور خاصی صورت می‌گیرد که می‌باید در بررسی دقیق خود رساله به آن توجه کرد.

با این همه برخی رساله را با شروع کار آکادمی مرتبط دانسته‌اند به این بیان که وقتی افلاطون گرایش شدید شاگردان خود به ملاحظه کلمات به عنوان راه شناخت واقعیت را دید، *کراتیلوس* را نگاشت تا نشان دهد بررسی واژه‌ها، راه مطمئنی برای یافتن اساس نهایی اشیاء نیست.<sup>۵</sup>

۱. رجوع شود به: صفوی ۱۳۸۳: ۵۴      ۲. رجوع شود به: بورشه و اشنایدر ۱۳۷۷: ۷

۳. همان: ۴۳.      ۴. ریچاردسون این اشکالات را به راینسون و وینگارتن نسبت می‌دهد.

امید رضا جانباز

یکی از شارحین اخیر رساله *کراتیلوس* به نام *سدلی* در جستار خود به نتیجه غریبی رسیده است. او معتقد است صرف نظر از این که رساله *کراتیلوس* احتمالاً چه موقع نگاشته شده باشد، دلایل موجهی در دست است که این رساله در پایان عمر افلاطون مورد بازنگری وی قرار گرفته است.<sup>۱</sup> در اواخر محاوره، یکی از دست نوشته‌های اصلی<sup>۲</sup> قطعه‌ای را دارد که اضافی است. این قطعه که در نظر *سدلی* از ۴۳۷d تا ۴۳۸a است به این قرار می‌باشد:

سقراط: ...بیا بررسی کنیم با این مطلب نیز موافقی. گوش کن، آیا توافق نکردیم آنهایی که در هر زمانی اسامی شهرها، چه شهرهای یونانی چه غیر یونانی را نهادند قانون گذاران و عاملین ماهری هستند که استعداد چنین کاری را دارند، یعنی هنر وضع قانون؟

کراتیلوس: مسلماً.

سقراط: خوب به من بگو، آیا قانون گذار اولی اسامی اولیه را با دانش به اشیاء بر آنها نهاد یا با جهل به آنها؟

کراتیلوس: سقراط می‌گویم با دانش.

سقراط: بله احتمالاً آنها با جهل چنین کاری را نکرده اند، دوست من کراتیلوس.

کراتیلوس: چنین فکر نمی‌کنم.

محققان متون کلاسیک آکسفورد<sup>۳</sup> تأیید کرده‌اند که این قطعه از قلم خود افلاطون است. این قطعه به وضوح، بدیل سطرهای ۴۳۸<sup>۴</sup> از متن اصلی رایج می‌باشد. در این قطعه اضافی، سقراط سعی دارد از کراتیلوس اقرار بگیرد که واضعان لغت قبل از وضع اسامی به اشیاء علم داشته‌اند. این درحالی است که کراتیلوس پیشتر در ۴۳۶ اقرار کرده است که واضعین اولیه از

1. Sedley 2003: 7

۲. سدلی از این نسخه با نام *Vindobonensis* یاد می‌کند.

3. New Oxford Classical Text

۴. سقراط: اکنون بگذار بر سر نکته‌ای باز گردیم که بررسی آن بحث را به اینجا کشاند. هم اکنون گفتی که نام گذاران هنگام نام نهادن به چیزها، خود آن چیزها را می‌شناختند. / کراتیلوس: درست است. / سقراط: سازندگان واژه‌های اصلی نیز به ماهیت چیزهای که آن واژه‌ها برای نامیدن آنها به کار می‌روند، عالم بوده‌اند؟ / کراتیلوس: بی‌گمان. / سقراط: پیشتر گفتیم برای شناختن چیزها یا باید واژه‌ها را بیاموزیم یا خود ما ماهیت آنها را کشف کنیم. اگر این سخن درست است. پس سازندگان واژه‌ها پیش از آنکه واژه‌های اصلی به وجود آیند به یاری کدام واژه‌ها توانسته بودند درباره ماهیت خود چیزها دانشی به دست آورند؟ / کراتیلوس: سقراط، سؤال قابل توجهی است.

*Omid Reza Janbaz*

مزیت دانش خاصی سود می‌جسته‌اند که در نام‌های اختصاص داده شده به اشیاء متجسم کرده‌اند. از این‌رو این قطعه اضافی نمی‌تواند متعلق به کراتیلوسی باشد که اینک در دست ماست.

ثقیله قطعه دیگری را نشان می‌دهد و استدلال می‌کند از آنجا که در میان بحث دنباله‌داری واقع شده و آن را به واقع قطع کرده، این قطعه خارج از محل واقعی خود قرار گرفته است. این قطعه عباراتی از بند ۳۸۵ است:

سقراط: بسیار خوب به این سؤال نیز پاسخ بده، به عقیده تو گفتار درست غیر از گفتار نادرست است؟

هرموگنس: بی‌گمان

سقراط: پس گفتاری درست است و گفتاری نادرست؟

هرموگنس: آری؟

سقراط: اگر گفتاری چیزی را آن گونه که برآستی هست بیان کند درست است و اگر آن را بدان گونه که نیست بیان نماید نادرست است؟

هرموگنس: تردید نیست.

سقراط: پس می‌توانیم به وسیله گفتار هم چیزی که هست بگوییم و هم چیزی را که نیست؟

هرموگنس: البته.

سقراط: آیا گفتار درست چنان گفتاری است که تمامش درست باشد و اجزایش نادرست؟

هرموگنس: نه بلکه اجزاء آن نیز درست است.

سقراط: آیا اجزاء بزرگ آن درستند و اجزاء کوچک نادرست؟ یا همه اجزاء درستند؟

هرموگنس: به عقیده من همه اجزاء درستند.

سقراط: آیا گفتار جزئی کوچکتر از واژه [نام] دارد؟

هرموگنس: نه واژه کوچکترین جزء گفتار است.

سقراط: آیا در گفتار درست، واژه نیز به زبان آورده می‌شود؟



امید رضا جانباز

هرموگنس: آری.

سقراط: پس به عقیده تو در گفتار درست، واژه ها نیز درستند؟

هرموگنس: آری.

سقراط: ولی در گفتار نادرست هر جزء کوچک نادرست است؟

هرموگنس: عقیده من همین است.

سقراط: پس آیا همچنان که گفتاری درست و گفتاری نادرست است، واژه‌های نیز ممکن

است درست باشد یا نادرست؟

هرموگنس: بی تردید چنین است.

محققان متون کلاسیک آکسفورد نظر شفیلد را تأیید کرده‌اند، لیکن با انتقال این قطعه به مکانی که او قائل است و یا هر مکان دیگری بدون دلیل کافی مخالفاند.<sup>۱</sup>

این قطعه، استدلال کاملی است که به نظر سیاق رساله به آن می‌رسد، و برخلاف قطعه قبل از جمله متن رساله کراتیلوسی است که به ما رسیده است. اما علاوه بر به ظاهر مشکل مغالطه تقسیم و ترکیب<sup>۳۲</sup> که در جای خود باید بدان پرداخت، توجه به دو نکته لازم است: (۱) همان طور که آمد با ترکیب متن متعارض بوده و مطلب دنباله‌داری را قطع می‌کند (۲) با آنچه بعد افلاطون در ۲۶۲ رساله سوفسطایی قائل می‌شود؛ مبنی بر این که درستی مربوط به کل جمله و نه تک تک کلمات است، متعارض می‌نماید.

در مجموع این دو قطعه برای سدللی شاهد خوبی به حساب می‌آیند که کراتیلوس، دومین ویرایش از نوع خود است. ما در مورد هیچ یک از دیگر آثار افلاطون چنین شاهی را در دست نداریم. می‌دانیم در عهد باستان نسخ دیگر ثئی‌توس رایج بوده است، و شاید دیگر آثار

1 . Sedley2003, p.10.

2 . fallacy of composition and division.

عنوان شده که سقراط در اینجا با ابتناء بر این که جملات درست و غلطاند نامها را به درست و غلط تقسیم می‌کند و این مغالطه است. برای توضیح این مغالطه نگاه شود به؛

Robinson1969, Vol.65, No. 3, 325-341, P.335.

به منظور پاسخی بر این مغالطه نگاه شود به؛

Richardson1976, P.143.

Omid Reza Janbaz

افلاطون نیز ویرایش‌های متفاوتی داشته‌اند، اما از آن‌ها چیزی در دست نیست. به نظر سدلی این فرضیه که رساله در اصل اواسط دورهٔ میانی آثار افلاطون نگاشته شده باشد، بی‌راه نیست. چنانچه وجود نظریه صور در این رساله که از خصایص دوران میانی افلاطون است، مؤید این مطلب است، و به گمان حداقل برخی از آن در پایان کارهای افلاطون احتمالاً نزدیک نوشتن *سوفسطایی* بازنویسی شده است. چرا که محاوره با زبان، صدق و معنا سرو کار دارد که در دورهٔ اولیه و میانی افلاطون متداول نیست. اما در آن هنگام که *سوفسطایی* را به نگارش در می‌آورد موقعیت مناسبی برای تجدید نظر ایجاد شده است.

علاوه بر این محققین نشانه‌هایی از دورهٔ پایانی تفکر افلاطون در این رساله یافته‌اند که از جمله آن‌ها نظریات افلاطون در مورد اثیر<sup>۱</sup> و حرکت زمین است. گفته می‌شود افلاطون در دورهٔ پایانی تفکر خود عقیدهٔ خاصی درباره این دو موضوع داشته که در *کراتیلوس* گنجانده شده‌اند. در *تیمائوس* از محاورات پایانی، افلاطون اشاره به چهار عنصر قداما دارد. در آنجا اثیر که ماده آسمان‌ها را تشکیل می‌دهد، نه عنصری جداگانه بلکه گونه‌ای هوا است.<sup>۲</sup> گفته می‌شود که این ارسطو بود که اثیر را به عنوان عنصر پنجم معرفی کرد.<sup>۳</sup> کسنوکراتس<sup>۴</sup> شاگرد افلاطون گزارش می‌کند که استادش از پیش به اثیر به عنوان عنصری متمایز توجه کرده بود.<sup>۵</sup> رساله اپینومیس که دنباله رساله *قوانین* است، و تصور شده بعد از مرگ افلاطون به وسیله منشی‌اش فیلیپ اهل اُپس<sup>۶</sup> از بازمانده‌های مطالب استاد به نگارش درآمده باشد، و او مدعی است که تمام آن از افلاطون است، شاهی از جدایی اثیر به عنوان عنصری مجزا دارد.<sup>۷</sup> در قطعه ۴۰۸ *کراتیلوس* وقتی که افلاطون قصد دارد عناصر را مورد واژه‌شناسی قرار دهد، اثیر را در ردیف عناصر قرار می‌دهد. می‌دانیم برای ارسطو اثیر از آنجا که در حرکت دایره‌ای است، به عنوان عنصری جاوید مطرح است. در *کراتیلوس* اثیر به عنوان چیزی که

1 . aether

۲. افلاطون ۱۳۸۰، (ج ۴): ۱۷۵۹

۳. سدلی این قول را مشهور می‌خواند اما خود قائل به مناقشه است.

- Sedley2003: 14

4 . Xenocrates

5. Ibid.

6. Philip of opus

۷. افلاطون ۱۳۸۰، (ج ۴): ۲۲۹۸

امید رضا جانباز

دائماً در حرکت است ذکر می‌شود.<sup>۱</sup> و شاید این از تأثیرات ارسطوی جوان بر استاد خویش باشد که اینک دیگر شاگرد برجسته‌ای است.

تئوفراستوس از شاگردان افلاطون، خبر می‌دهد که افلاطون در پایان عمر با فیثاغوریان هم عقیده شده بود که زمین ثابت نبوده، بلکه حرکت دورانی به دور آتش مرکزی دارد.<sup>۲</sup> در *کراتیلوس* سقراط واژه خدایان<sup>۳</sup> را در اصل دوندگان<sup>۴</sup> معنا می‌کند، و این گونه بیان می‌دارد که مردمان اولیه مشاهده می‌کردند «خورشید، ماه، زمین، ستارگان و آسمان‌ها» دائماً در حرکت‌اند، لذا خدایان را دوندگان می‌نامیدند.<sup>۵</sup> وجود این تفکرات در *کراتیلوس* که بنابر شواهد ذکر شده از آخرین تأملات افلاطون می‌باشند، نشانی از تعلق این رساله به دوره پایانی به شمار می‌آید.

گاهی محققین قصد می‌کنند سقراط‌های متفاوتی که در رساله‌های افلاطون نمایان می‌شوند را به ترسیم کشند. در این صورت سقراطی که در دوره جوانی افلاطون نمایان می‌شود؛ ۱. نمونه فیلسوف است. ۲. کمتر نظریه پردازی می‌کند. ۳. مهمترین مسئله‌اش اخلاق است. ۴. شیوه‌اش گاه شکل سلبی دارد. ۵. خود را خردمندترین مردم می‌داند. ۶. روش‌اش دیالکتیک است که زبان تک معنایی دارد. ۷. مخالف سنن جامعه خود و نظام چند خدایی است که در جایگاه ارائه حقیقت غایی ایستاده است. ۸. او فیلسوف مردم است و پایبند به قوانین جامعه. ۹. دین در فهم او نظامی آیینی و ظاهری است. اما رفته رفته سقراط تبدیل به متفکری درون‌گرا با علایق باطنی می‌شود، که دیگر دیالکتیک از رساندن او به حقیقت عاجز است. اسطوره، عشق و جنون برای او مطرح می‌شوند و برای رسیدن به حقیقت، کشف، شهود و راهنمایی مرشد لازم می‌افتند. او دیگر فیلسوف گروه خاصی از برگزیدگان است. در نهایت او مدینه فاضله‌ای را ترسیم می‌کند که به نظر، دیگر خود او جایی در آن ندارد.<sup>۶</sup>

این نگاه که از مطالعه جامع افلاطون بر آمده است و قصد دارد سقراط را با مشخصه‌های بیشتری معرفی کند، شاید بتواند به حق جایگاه هر یک از رساله‌های افلاطون را—که البته هر

۱. افلاطون ۱۳۸۰: قطعه ۴۱۰

2. Sedley 2003:15

3. Theoi

4. Theontes

۵. افلاطون ۱۳۸۰، (ج۲): ۷۰۸

۶. در این رابطه و توضیحات مفصل آن رجوع شود به: ایلخانی ۱۳۸۵، ص ۸۵-۱۰۸.

*Omid Reza Janbaz*

یک سهمی در روح کلی این معانی دارند- به نسبت مطالب ذکر شده تعیین کند، اما در رابطه با رساله مورد بحث ما نمی‌تواند داور مبینی باشد.

در این رساله سعی می‌شود به نحو ایجابی به مسئله طرح شده جواب داده شود، و برای این منظور از روش دیالکتیک استفاده می‌شود، با این حال روش دیالکتیکی مستفاد در رساله از خصایص دوره پایانی بر شمرده شده است.<sup>۱</sup> در ۴۲۶ سقراط بر آن است تا تحلیلی منطقی از نام‌های اولیه ارائه دهد و چنان سخت بر این امر پافشاری می‌کند که هر طریق دیگری را به سخره گرفته و انکار می‌کند. او می‌گوید اگر از آرایه چنین تحلیلی دست برداریم، می‌باید همچون شاعران تراژدی سراخدایان را همواره در آسمان منتظر نگاه داریم تا هر آنچه موجب تحیر ما می‌شود را به ایشان نسبت دهیم و در این مورد اظهار داریم که خدایان این نام‌ها را به ما داده‌اند.<sup>۲</sup>

در این عبارات به وضوح تنها طریق رسیدن به حقیقت روش دیالکتیک دانسته می‌شود و شهود جایی برای طرح ندارد. اما از طرف دیگر مسأله این رساله زبان و شناخت است که در اواخر دوره میانی مورد توجه افلاطون بوده‌اند. در این رساله چنان است که گویی توانایی زبان در راه‌گشایی به حقیقت مورد پذیرش قرار می‌گیرد، هر چند راه ایمنی دانسته نمی‌شود. آنچه در راه‌گشایی زبان به حقیقت باید مورد تأمل قرار گیرد آن است که این راه‌گشایی از طریق دیالکتیکی نیست، بلکه چنین ترسیم می‌شود که زبان و به طور خاص نام‌ها در خود حقایقی دارند که از طریق تحلیل و بررسی می‌توان به آن حقایق و اطلاعات رمزبندی شده رسید. طریقی که نام‌ها اطلاعات خود را به ما می‌دهند متفاوت‌تر از طریق منطق دیالکتیکی است. نام‌ها که به واسطه شاعران و دیالکتیسین‌ها برای ما حاضرند حداقل تا آنجا که متعلق به شاعران است در *فایدروس* به عنوان هدیه‌ای از خدایان دانش و هنر معرفی می‌شوند و این خود مرحله سوم از جنونی است که در رساله مذکور بر شمرده می‌شود.<sup>۳</sup>

۱. به منظور آگاهی از چند و چون این مسأله رجوع شود به:

luce 2003: 150

۲. این بخش در ترجمه فارسی نیامده است. رجوع شود به:

Plato1937: 214-215

۳. افلاطون ۱۳۸۰ (ج ۳): ۱۲۳۲ (۲۴۵)

امید رضا جانباز

در نهایت در ترسیم رساله *کراتیلوس* زبان تنها به این جهت از پای می‌ایستد که احتمالاً، در صحت وصول آن به ما خللی رخ داده است. در انتهای رساله در نتیجه‌گیری از مباحث طرح شده به نفع دیالکتیک گفته می‌شود توانایی زبان تصویرگری است، اما دیالکتیک ما را به نظاره‌گری اصل‌ها می‌نشانند.

در این رساله ما شاهد تخصص رو در روی دو نظریه همیشه مطرح برای افلاطون هستیم و آن سیلان هراکلیتی و ثبوت پارمیندی است، که به نظر هر یک حوزه مخصوص به خود را می‌یابند. تعامل ما با جهان سیلان است، اما شناخت از نیاز ما به حوزه ماهیات ثابت (مثل) سخن می‌گوید. به نظر این تقابل و مسأله شناخت متعلق به دوره‌های پایانی تفکر افلاطون می‌باشند.

در این رساله سقراط نه در نقشی کاملاً غالب بلکه صرفاً تذکر دهنده‌ای در برابر متفکری قابل (کراتیلوس) قرار می‌گیرد. کراتیلوس در انتهای رساله علی‌رغم استدلالات سقراط اصرار بر رأی خویش و توافق خود با هراکلیتوس دارد و سقراط را دعوت به تأمل بیشتر می‌کند.

### نتیجه‌گیری

چنانچه دیدیم تعیین تاریخ رساله *کراتیلوس* برای محققین افلاطون سخت می‌نماید.<sup>۱</sup> این رساله در نظریات متفاوت محققین می‌تواند به هر یک از سه دوره آثار افلاطون متعلق باشد. *لوس* به جد بر آن بود تا شواهد استایلوامتری را به کرسی بنشانند. طبق این شواهد رساله متعلق به قبل از جمهوری و از آن رو از رساله‌های اولیه است. در این راه *لوس* به ضعیف نشان دادن استدلالات کسانی می‌پردازد که رساله را هم قطار با *ثئایتوس* و *سوفسطایی* می‌بینند.

در مقابل او، مکنزی با استناد به شواهد پیشرفت فکری و مشابهت‌های درون متنی بین این رساله و رساله‌هایی همچون *ثئایتوس* و *سوفسطایی* این رساله را متعلق به دوره متأخر حیات فکری افلاطون معرفی می‌کند. او برخلاف کسانی که نظریه مثل ارائه شده در رساله را

۱. هیویی تاریخ پیشنهاد شده هر یک از رساله‌های افلاطون را ذکر می‌کند، نامه‌ها هم مربوط به بعد از ۳۶۰ دانسته شده‌اند اما در این بین تنها رساله *کراتیلوس* تاریخ نامعینی دارد. به گمان خود او رساله یقیناً پس از جمهوری نوشته شده

Omid Reza Janbaz

صرفاً طرحی ابتدایی از این نظریه می‌بینند، بیان رساله در این رابطه را متعلق به دوره‌ای که افلاطون به انتقاد از آن می‌پرداخت می‌داند. وقتی رساله *کراتیلوس* را در میان آثار دیگر افلاطون مطالعه می‌کنیم بی‌شک توجه ما به شباهت این رساله با رساله‌های *ثنای تتوس* و *سوفسطایی* جلب می‌شود. از این گذشته تراسیلوس به نقل از دیوگنس آن را در چهارگانه دوم به همراه *ثنای تتوس*، *سوفسطایی* و *سیاستمدار* دوره‌بندی کرده است.<sup>۱</sup> پس اینکه این رساله‌ها را متعلق به یک دوره بدانیم برای ما بسیار محتمل است. افلاطون با تعلیق هر یک از آن سه رساله به یکدیگر به همراه هم بودن آنها اشاره دارد<sup>۲</sup> و محققین در تعلق این رساله‌ها به دوره سوم تفکر او متفق‌القول می‌باشند.

اما در صورتی که شواهد استایلومتری را جدی بگیریم، در مقایسه با شواهد دیگر در تعیین تاریخ رساله نزاعی به وجود می‌آید که رفع آن شاید تنها کوشش‌های *سدلی* را اقتضاء کند. اگر بتوانیم به پاسخ‌های *سدلی* در این زمینه اعتماد کنیم، ابهام جایگاه تاریخ رساله در دوره‌های متفاوت فکری افلاطون برای ما حل می‌شود. در این صورت ما *کراتیلوس* را رساله‌ای خواهیم یافت که هر چند بر طبق شواهدی در دوره میانی و یا حتی پیش از جمهوری نگاشته شده باشد، اما مورد تجدید نظر افلاطون قرار گرفته است. رساله‌ای که در دوران پختگی تفکر فیلسوف مورد توجه وی بوده، بی‌شک می‌باید ارزش بارها و بارها خواندن را داشته باشد. در مجموع اگر قرار باشد که با توجه به مطالب ذکر شده تاریخ رساله را مشخص کنیم، آن را به همراه *ثنای تتوس* و *سوفسطایی* متعلق به پایان دوره دوم تفکر افلاطون می‌دانیم. با این توضیح که رساله *کراتیلوس* گویی به وجود آورنده طرح مباحث *ثنای تتوس* و *سوفسطایی* است.

با در نظر گرفتن این که رساله با ابهام و چند پهلویی خاص خود محققان را رنج می‌دهد، آنچه در این مباحث اهمیت ویژه دارد، توجه به این نکته است که اگر رساله *کراتیلوس* در

۱. دیوگنس لاترتیوس ۱۳۸۲: ۱۱۵-۱۱۶.

۲. در پایان رساله *ثنای تتوس* طرف‌های مباحثه قرار می‌گذارند تا فردا دوباره به گردهم آیند و *سوفسطایی* با این اظهار از *ثئودوروس* - یکی از مباحثه‌کنندگان رساله *ثنای تتوس* - آغاز می‌شود که بنا به قرار دیروز به میعادگاه آمده‌اند. رساله *مرد سیاسی* نیز با تشکر سقراط از *ثئودوروس* آغاز می‌شود که او را با *ثنای تتوس* و بیگانه حاضر در *سوفسطایی* آشنا ساخته است.

امید رضا جانباز

قالب مرحله اول تفکر افلاطون دیده شود، بیشتر برخورد بازدارنده افلاطون نسبت به بررسی مفرط نامها به چشم می‌آید؛ او زبان را صرفاً در راستای دیالکتیک فلسفی خود می‌بیند و قصد دارد مخاطب خود را از مشغولیت کامل به نامها باز دارد. منطق دیالکتیک جایگاه نخست را دارد و زبان نسبت به منطق است که مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اگر این رساله در قالب اندیشه نهایی افلاطون ملاحظه شود، می‌باید توانایی‌های زبان در اندیشه افلاطون مورد توجه قرار گیرد. هر چند که این توانایی آن گونه که در ۳۴۲ نامه هفتم می‌خوانیم، تنها مرحله اول و دوم از مراحل پنج‌گانه معرفتی باشد که دیالکتیسین به منظور کسب مراحل بالاتر می‌باید پشت سر گذارد. باید توجه کرد که در ۲۶۲ مرد سیاسی که از رساله‌های پایانی است ترک موشکافی در واژه‌ها موجب روشن‌بینی بیشتر معرفی می‌شود، البته شاید این توصیه‌ای در تعدیل رویکرد افراطی آن زمان به بررسی نامها باشد، نه نشانه‌ای از تحوّل فکری. ■

Omid Reza Janbaz

### فهرست منابع:

- افلاطون، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه حسن لطفی و رضا کاویان، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۸۰.
- ارسطو، *متافیزیک*، ترجمه دکتر شرف الدین خراسانی، انتشارات حکمت، چاپ چهارم ۱۳۸۵.
- ایلخانی، محمد، *افلاطون و حکمت سقراطی*، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۹ بهار ۱۳۸۵.
- بورشه، ت. اشنایدر، ی. ه. ی. زبان، ترجمه کورش صفوی، *زبان‌شناسی و ادبیات*، هرمس، ۱۳۷۷.
- لائرتیوس، دیوگنس، *حیات فیلسوفان نامدار سقراط* - افلاطون، ترجمه حسین کلباسی اشتری مؤسسه فرهنگی و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲.
- گاتری، دبلیو.کی.سی، *تاریخ فلسفه یونان*، ترجمه حسن فتحی، انتشارات فکر روز، مجلدات ۱۰-۱۱، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۷، جلد ۱۶، ۱۳۷۷.
- ولوی، علی محمد، *لوگوس*، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال اول، شماره اول، ۱۳۶۸.
- هیویی، پاملا.ام، *سقراط و افلاطون*، فلسفه غرب ۲، ترجمه خشایار دیهیمی، نشر کوچک ۱۳۷۷.
- Baxter, T.M.S., *The Cratylus: Plato's Critique of Naming*, Leiden 1992.
- Demos, Rapharl, *Plato's Philosophy of Language*, *The Journal of Philosophy*, Vol. 61, No.20, Journal of Philosophy, Inc 1964.
- Guthrie, W.K.C., *A History of Greek Philosophy*, volume III, Cambridge 1969.
- Kahn, Charlse H., *Plato and the Socratic Dialogue: The Philosophical Use of a Literary Form*, Cambridge University Press, 1996.
- Kirk, G.S. *The Problem of Cratylus*, *American Journal of Philology* 72, 1951.
- Luce, J.V., *The Date of the Cratylus*, *American Journal of Philosophy* 85, 1964.
- Mackenzie, Mary Margaret, *Putting The Cratylus in its Place*, *Classical Quarterly* 36 (i), Printed in Great Britain, 1986.



امید رضا جانباز

Mackenzie, Mary Margaret, "*Putting The Cratylus in its Place*, *Classical Quarterly* 36 (i), Printed in Great Britain, 1986.

Moffett, M.A, *Language, Communication and the Paradox of Analysis: Some Philosophical Remarks on Plato's Cratylus*, *Logical Analysis and History of Philosophy: Epistemology*, 8, 2005.

Plato, *The Dialogues of Plato*. Volume: 1. transltr B. Jowett, Random House. New York. 1937.

Robinson, R, *A Criticism of Plato's Cratylus*, *The Philosophical Review*, 1969.

Richardson, Mary, *True and False Names in the Cratylus*, *Phronesis*, Vol. 21, University of Albetra, 1976.

Sedley, David, *Plato's Cratylus*, Cambridge university press, Cambridge, 2003.